

قرآن و جانبداریهای پرمایه (۲) در پاسخ به بند الف

پاسخنامه‌ی آقای ع. صمدی را در پاسخ به بند الف مقاله‌ی پیشین اینجانب با نام "قرآن، پروژه همانند سازی و پاره ای شبهات" خواندیم. جادارد به ایشان از اینکه خود را به گرفتاری بزرگی دچار نموده‌اند که همانا پاسخ‌دادن به اینگونه "شبهات" است، خسته‌نباشید عرض کنم و نیز در همینجا از جهت پیروزی و سربلندی در جهاد اکبری که پیش‌رو دارند، برایشان منطق ساده و راهگشا، پیش‌فرضه‌هایی بر اساس علوم تجربی (ونه [شبه‌دانش] حدیث و روایات)، رویگردانی از فلسفه‌بافی و دگرباوری خواستارم. شایسته‌ی یادآوری است که آقای صمدی با خوش‌رویی همیشگی خویش، پیشاپیش مدعی شده‌اند که چنته‌ی نگارنده از فرآوردن هرگونه توجیه عقلانی و علمی تهی شده و واپسین تیرهای ترکش خود را نیز افکنده‌است و منطقش رو به سستی میرود! بهر تقدیر این برداشت و نظر ایشان است و بنده نیز در عین آنکه برای نظرشان احترام قائلم، داوری پایانی را به خوانندگان اندیشمند و فرهیخته‌ی گویا و باخ ([بامهاد ایرانیان خردگرا](#)) واگذار میکنم. همچنین ازینکه در برخی از گزاره‌های پاسخنامه‌ی پیشینم، مقدسات ایشان سبک‌داشته‌شده‌اند، پوزش می‌خواهم و ایشان را به شکیبایی دعوت میکنم؛ باشد که با گرامیداشتی دوسویه به نقد اندیشه‌های یکدیگر بنشینیم. با اینحال من گمان میکنم که تاریخ همچون داوری بیطرف نسبت به عملکرد ادیان و پیامبرانشان (چه راستین و چه دروغین باشند) به قضاوت نشسته‌است و بشریت خود خواهد دانست که در چه زمینه می‌بایست سیاست‌گذار ادیان و در کجا گلایه‌مند آنان باشد. باری در این نوشتار در صدد پاسخگویی به موارد گلایه‌شان برمی‌آیم:

۱- لوح محفوظ الهی و دانش فراگیر خدای قرآن

از اینکه آقای صمدی پیاپی بنده را از ناآشناییم به زبان تازی آگاه‌نمایند، بسیار سپاسگزارم. در این بخش ایشان بر همگان هویدا داشته‌اند که بسبب نکره و ناشناس بودن ترکیب "کتاب مبین" که در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام از آن نامبرده‌شده، تاویلی بکار نرفته و مستقیماً خداوند به لوح محفوظ الهی خویش گوشه‌چشمی داشته‌است که از آن در سوره‌ی بروج، ۲۲ نشانی رفته‌است. سپس ایشان گوشزد نموده‌اند که جاودانگی قرآن بدان معنا نیست که در آن مطالب دایره‌المعارفی را بیابیم. باید گفت که آقای صمدی راست می‌گویند! قرآن که دایره‌المعارف نیست، بلکه چیستان‌نامه‌ی بلند بالاییست که مؤمنان گرامی در هر فرصت مقتضی آنچه را بخواهند از آن بیرون میکشند و به نام مهر تأیید بر حقایق علوم تجربی به خورد همکیشانانشان میدهند تا مبدا ایمان‌شان بسبب پیشرفت دانش بر باد رود. بیاد داشته‌باشیم که مصرف‌کننده‌ی این نکات ساختگی تنها همین برادران (و گاه خواهران!) دینی هستند، چراکه افراد غیر معتقد با یا بدون چنین بافندگیهایی (بقول شادروان کسروی) بسوی دین‌گرایی نخواهند یافت و برای انسان فرهیخته‌ی هزاره‌ی سوم چنین استدلالهایی محلی از اعراب ندارند. اینجانب در بخش پایانی مقاله به شرح دلایلی پرداخته‌ام که امروزه سبب اینگونه عملکرد از سوی مؤمنان به ادیان - و بویژه اسلام - میگردد. اما ایراداتی که بر منطق جناب صمدی از نظر بنده وارد است:

- ۱- الله عزیز (بمعنی شکست‌ناپذیر) که از میان برگاهی لوح محفوظ لمحاتی چند از دانش بی‌پایانش را در قرآن فرود می‌آورد، دچار لغزشهای آشکاری میشود. توجه داشته‌باشیم که تنها یکی از این اشتباهها - که اثباتشان برخلاف سنگ‌اندازهای دین‌پنهان، کاری بس آسان است - برای رد کل قرآن کافیست. چه موجود مستبد و مغروری بنام الله که هیچ خللی را در دانشش نمیپذیرد، عرشش با یک نکته‌ی نه‌چندان هوشمندانه در نظر بندگان مخلصش به لرزه درمی‌آید. هرآینه آقای صمدی می‌پندارند که با آوردن یک مثال که در آن جای بحث بسیار است، میتوان خدا را به منبع لایزال دانش پیوند داد، سخت بیراهه می‌روند و البته دلایل کمابیش استواری در رد آیه‌ی مدعای ایشان در پی خواهند آمد.
- ۲- هرگاه مسلمانان توانستند با کمک دانشهای مورد ادعای قرآنی و ابتدا به ساکن، اصل علمی را پیش از آنکه دانش تجربی بدان دست یازد، کاشف گردند، باید بدانان صدآفرین گفت! نه آنکه پس از حل شدن معمایی بکمک دانش، قرآن را زیر و زبر کنند و خودستایانه لغزی از آن میان طرح کنند که به گمان خودشان نشان‌دهنده‌ی آن حقیقت علمی باشد.
- ۳- اتفاقاً امانوئل ولیکوفسکی (Immanuel Velikovsky) در کتاب پرفروش خویش بنام تصادم جهانیها (Worlds in Collision)^۱ بسال ۱۹۵۰ کوشش میکند تا طاعون موسی و برخی حوادثی که در تورات - و نیز قرآن - ذکر شده را با فرض اینکه سیاره‌ی زهره از نزدیک با زمین تصادم کرده‌بود، تشریح کند. واکنش دانشمندان و بویژه ستاره‌شناسان نسبت به این کتاب از تعجب تا خشم متغیر بود تا جاییکه دکتر آیزاک آسیموف (Isaac Asimov) در مجموعه مقالاتش بنام "ستارگان بر مسیر خویش"^۲ بخشی را بنام کتاب ولیکوفسکی مینامد. وی درجایی بزیبایی میگوید: "خواننده‌ی محترم! بمن فرصت انتخاب و جداکردن از میان یافته‌های علمی بدهید، بطوریکه بر طبق سلیقه‌ی آقامشنامه‌ام این را قبول و آنرا را رد کنم و من تعهد نخواهم کرد، هرآنچه را شما بخواهید اثبات کنم." همو در جایی دیگر تلاشهای بی‌ثمر ولیکوفسکی در بافندگی برای اثبات عذابهای الهی را به سخره میگیرد: "من یک شیمیدان هستم. اگر ولیکوفسکی میخواهد بگوید که تجزیه و تحلیل مکانیک سماوی لاپلاس تماماً اشتباه است و اینکه زهره میتواند از مشتری منشأ گیرد و در مدار کنونی‌اش جابگیرد، من لیخند خواهم زد، اگر او بخواهد بگوید که مصرشناسان اختلاف بین ۱۲۰۰ پیش از میلاد و ۲۲۰۰ پیش از میلاد را نمیدانند، من پوزخند خواهم زد، ولی اگر بگوید کربن یک گاز است، او دیگر گندش را درآورده است!" دکتر آسیموف راست هم میگوید، ولیکوفسکی دانشمندان و عوام فریب حتی در جایی تفاوت میان هیدروکربن (hydrocarbon) و کربوهیدرات (carbohydrate) را نیز نمیداند ولی مصر است که عذابهای نه‌گانه‌ی (ده‌گانه‌ی توراتی) موسی را برای عوام‌الناسی که بقول آسیموف جهل عمیقی در مورد شیمی دارند، تشریح و تبیین کند.

۴- همچنین جناب صمدی قرآن را کتاب هدایت انسانها بسوی حقیقت میدانند، و نه گردآورده‌ی دانش تجربی، ریاضی و روانشناسی. باید از ایشان پرسید که کدام هدایت و کدام حقیقت؟ آیا غیر از اینست که حال و روز مردم دنیا (چه از لحاظ رفاهی یا معنوی) پیش و پس از باصلاح بعثت محمد تغییری نکرد و تنها مشت‌ی از آئین ادیان گذشته - از جمله آئینهای مانویان و زرتشتیان - را گرد کردند و بنام دینی نو به مردمان بینوا غالب کردند؟ آنهم نه با نرمش و خوشرفتاری و رخنه در دلها - آنچنان که آئین مانی کرد - بلکه با دریدن گوشت تن مردمان بی‌پناه و از همه‌جا بیخبر و پدید آوردن جو وحشت و بیم مطلق با کشتن کسانی که تنها زبان به مخالفت با دین نوین گشوده‌اند. این رویه را که چنگیز و تیمورلنگ بهتر بلد بودند. آخر کجاست جای آن خدای مهربان و بخشاینده در تاریخ صدر و گسترش اسلام که نامش بر سر هر سوره‌ای هست؟ مگر نه اینکه بنهای دیگر کعبه را شکستند و سوگلیشان، الله، را به آسمان فرستادند؟ پس چه دگرگونی شگرفی در آیین یگانه‌پرستی پدید آمد؟ چه چیز نوینی ارائه‌گردید که بتوان بدان نازید؟ باید پرسید که کدام اصل حقوق بشر دستاورد خونریزیهای مکرر محمد است که قرآن یکسونگرانه بر آنها مهر تأیید میزند: تساوی حقوق زن و مرد؟ ممنوعیت برده‌داری؟^۳ جزیه‌گرفتن از ملل تسخیر شده تا به اکره پذیرفتن اسلام و گفتن جمله‌ی لاله‌الله که خود دراصل بمعنی برتری جویی الله در میان لات و عزی و منات است و نه چیزی دیگر؟ و نیز تخدیر ذهن مردمی بیچاره با مسائلی ندیده و نشنیده و حواله‌دادن نقد آرامش و آسایش دنیا به نسیه‌ی آخرت؟ بقول حافظ:

چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی
به سبب بوستان و شهد و شیرم؟

کدامیک از این دکتربینهای قرون وسطایی اسباب هدایت باصلاح جاودانی هستند که انسان هزاره‌ی سوم بدانها دل‌ببندد؟ نام این هدایت را باید هدایت با غل‌وزنجیر گذاشت و نام آن دین را امپریالیسم آسمانی که کارش با تسخیر سرزمینها و استعمار مردمان پیش میرود، نه با چیرگی مهرآمیز بر دلها و روانها. تاریخ گواه است که دست‌کم ایرانیان آثار چنین چیرگی را ندیدند که اسلام بر سرهای بریده‌ی ایرانیان بیشتر چیره‌بوده‌است.^۴

۲- اشتباهات علمی قرآن

و اما در پاراگرافی دیگر جناب صمدی مرحمت‌فرموده از همان چیستانهای نازنین قرآنی یکی را هم برایمان به سبک آقای ولیکوفسکی به ارمغان آورده‌اند. داخل شدن به آوردگاه کیهانشناسی برای اثبات حقانیت آیات قرآنی خطایی آشکار است، چراکه این شاخه از علم اگر نه امروز، روزگاری دیگر به نفی خدایی که امروزه ما میشناسیم خواهد پرداخت و جایی برای نقش وی بعنوان آغازکننده‌ی آفرینش باقی نخواهد گذاشت.

آقای صمدی میفرمایند: "می‌دانیم تا پیش از چند دهه اخیر تحقیقات علمی در مورد متناهی یا نامتناهی بودن عالم به جایی نرسیده بود. در قرن بیستم، هابل به این نتیجه رسید که حجم جهان ماده، ثابت نیست و پیوسته در حال گسترش است ولی چون این نتیجه را نادرست می‌پنداشت ضریبی به محاسبات خود اضافه کرد تا حجم کل جهان در فرمول وی ثابت بماند. اما امروزه معلوم شده است که نیازی به چنین ضریبی نیست و جهان ماده دائماً در حال گسترش است."^۱

در پاسخ ایشان باید گفت که:

۱- ادوین پ. هابل (۱۸۸۹-۱۹۵۳) هیچگاه مدعی محدود یا نامحدود بودن جهان نشده‌است. وی محاسباتی پیچیده دارد که ساده‌شده‌ی آنرا میتوان در رابطه‌ی زیر آورد:

$$v = H_0 \cdot d$$

که در آن v سرعت دور شدن یک کهکشان از زمین برحسب کیلومتر بر ثانیه، d برابر فاصله‌ی زمین تا کهکشان مورد نظر برحسب سال نوری و H_0 که ثابت هابل (Hubble's Constant) است و حدوداً برابر ۲۰ کیلومتر/ثانیه. میلیون سال نوری است - که البته امروزه گستره‌ی این عدد از ۱۵-۳۰ می‌باشد. همانطور که مشاهده میکنید، این ثابت کاری به محاسبه‌ی حجم جهان ندارد و حتی امروزه نیز برای محاسبه‌ی عمر جهان این ثابت اعتبار خود را کمابیش حفظ کرده‌است و کسی نگفته که ثابت هابل منسوخ است! البته این ثابت دوعیب اساسی دارد: ۱- نقش جاذبه را در کند کردن سرعت گسترش جهان نادیده‌میگیرد (یعنی اتفاقاً این ثابت بطور غیرمستقیم گسترش نامتناهی جهان را نشان‌میدهد که لزوماً درست نیست) ۲- نقش جاذبه در شکل‌دهی ساختار جهانی فضا-زمان را نیز نادیده‌میگیرد چنانچه با افزایش فاصله‌ی کهکشان مورد نظر از زمین، سرعتهای محاسبه‌شده‌ی انبساط، به سرعت نور نزدیک میشوند که این امر بویژه درباره‌ی اخترنماها (quasars) بسیار چشمگیر است.

۲- محدود بودن جهان بمعنای لبه‌دار بودن و دارای مرز بودن جهان نیست. یعنی در یک جهان سه‌بعدی چه با انحنا مثبت ساختار فضا (محدود) و چه انحنا منفی (نامحدود)، اگر شما به خط مستقیم حرکت کنید هرگز به دیوار یا مرزی برخورد نخواهید کرد. همانطور که اگر بر روی کره‌ی زمین هم بخط مستقیم شروع به حرکت کنید، هرگز به لبه‌ای مشخص نخواهید رسید. دو خط موازی در چنین جهانی میتوانند بترتیب همگرا (convergent) یا واگرا (divergent) باشند.

۳- هنوز هیچ دلیلی مبنی بر اثبات یا رد محدود یا نامحدود بودن جهان در دست نیست، زیرا گفتن چنین چیزی مستلزم آنست که بدانیم که جرم ماده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی جهان چه مقدار میباشد و هنوز راهی مطمئن برای اندازه‌گیری انحنا کیهان و جرم ماده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی آن وجود ندارد. چراکه در عصر کنونی بسبب سرعت محدود نور، خارج از سطحی کروی بنام افق اتفاق کیهانی (cosmic event horizon) بشعاع 10^{10} سال نوری از زمین نمیتوان چیزی را رصد نمود.

۴- هرگز گسترش جهان بمعنای بینهایت بودن آن نیست. چه هر دو جهان محدود و نامحدود با پیشروی کهکشانها بر گستره‌شان افزوده‌میگردد، بالینحال جهان محدود همچنان محدود است، و گرچه برگستره‌اش پیوسته افزوده‌شود.

اکنون آیه‌ای که آقای صمدی بدان استناد نموده‌اند بهمراه برگردان آن:

الذاریات ۴۷: السماء بیناها باید و انا لموسعون

و آسمان را با قدرت بنا کردیم و پیوسته می‌گسترانیم

- ۱- درحالی‌که هنوز تخمین درستی از مقدار جرم تشکیل‌دهنده‌ی کیهان در دست نیست نمیتوان گفت که آیا: الف- گسترش جهان پیوسته ادامه‌می‌یابد؟ ب- گسترش در جایی متوقف میشود و در همانجا می‌ایستد (جرم مواد کیهان با نیروی جاذبه حاصله برابری خواهدکرد) ج- گسترش ایستاده و به رُمبش (implosion) بدل خواهدشد(جهان بر روی هم فروخواهدریخت).^۵ در اینصورت آقای صمدی دست به ریسک بزرگی زده‌اند که چنین آیه‌ای را چنان ترجمه‌میکنند که معنای گسترش همیشگی از آن برداشت‌گردد. دراصل هم‌اکنون شانس پیروزی شما در این بحث، چیزی پیرامون ۰.۳۳٪ است!
- ۲- جملات آسمانی بسیاری از ادیان از جمله دین هندو و زرتشت را نیز میتوان تعبیر به مباحث کیهانشناسانه نمود که امیدوارم آقای صمدی پیشیزی برای دین هندو و زرتشت از برخی جهات قائل‌باشند. مولوی هم میگوید:

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

آفتابی در دل ذره نهان

که میتوان آنرا اشاره‌ای به انفجار تکینگی (singularity) در تئوری انفجار بزرگ (big bang theory) دانست. حتی در "مهابهاراتا (Mahabharata)" که از جمله داستانهای حماسی هندوان به زبان سانسکریت است نیز شرحهایی رفته که بنظر می‌آید رخداد یک جنگ هسته‌ای را تصویر نموده‌است. ولی آقای صمدی توجه نمیکنند که هیچیک از این منابع (نه آیات قرآن، نه ابیات مولوی، نه گاتاها و ودا و ...) براساس علوم تجربی و با اثبات فرمولی پراکنده‌گویی نکرده‌اند و اگر هم به زعم شما با دانش خاصی اینها را گفته‌اند، بیشتر منابع پیش‌گفته، خود دشمنان سرسخت دانش از هر جهت بوده‌اند و هیچکدام از سخنانشان به پیشرفت دانش ابدا خدمتی نموده‌است؛ تاجاییکه مولوی خود میسراید که:

عقدده‌ای سخت است بر کیسه‌ای تهی

عقدده را بگشاده گیر ای منتهی

بگمان مولوی دانشمندان درهر رشته‌ای از علوم مادی، همگی ول‌معطلند! بنده هم میتوانم از هم امروز به خیالبافیایی چند بپردازم. حال اگر فردا روز، بخشی از این سرسام‌گوییها - آنهم به ضرب تفسیر و تأویل - به حقیقت پیوست، آیا بنده فرستاده‌ی خداوند هستم؟ خیر قربان! من در بدترین حالت بقول محمدبن ذکریای رازی یک فریبکار، در حالت میانه یک خودفریفته‌ی خودشیفته و در بهترین حالت یک بیمار روانی هستم که نیاز به دارو-درمانی و روانکاو دارم. گمان‌نکنید که همه‌ی بیماران روانی - همانند نگارنده - از سرودن شعر ناتوانند؛ برخی از آنها اتفاقاً شعرهای دلنشینی نیز میگویند! تاریخ خود آکنده از موسیقیدانان (بتهوون) و شاعران ژولیده‌سر و مشنگ‌احوال (ابونواس) است. تو خود بخوان حدیث مفصل ازین مجمل.

۳- درقرن نوزدهم دانشمندانی که بشدت معتقد به مردسالاری برخاسته از کتاب مقدس بودند، تصور میکردند که همه‌ی صفات ژنتیکی از مرد به کودک منتقل میشود. اینان در مشاهدات میکروسکوپی خود از سر سلول اسپرم، جنین چمباتمه‌زده‌ی مینیاتوری را مشاهده و ترسیم میکردند. آنها در اصل داشتند به اندامکهای (organelle) سلول اسپرم، همچون میتوکندریها، هسته و لیزوزوم نگاه‌میکردند، ولی آنچه را که میخواستند، میدیدند، نه آنچه را که هست! مشکل دین‌پرورانی همچون آقای صمدی نیز دقیقاً همین است. اینان تا آنجایی پیش میروند که همه‌ی تفکرات خود را امری بدیهی دانسته و براساس آنها واژه‌پردازی میکنند.

۴- ایشان واژه‌ی السماء (آسمان) قرآن را جانشین کیهان (cosmos) مینمایند و تردستانه میخوانند محمد را ناگهان بجای ماکس پلانک و آلبرت انشتینن جابزنند. با نیم‌نگاهی به آیات قرآن مشاهده میگردد که معنای آسمانهای بکاررفته در قرآن معنایی آنچنان وسیع نیست و تازه حتی نمیتوان تمییز داد که منظور آسمانی مادی است یا معنوی. درخوشبینانه‌ترین حالت میتوان آسمانهای قرآن را به مدار سیارات و خورشید و ماه و آنهم از نوع بظلمیوسی آن تعبیر نمود نه به کیهان. برخی از مثالهای زیر نظر بنده را تأیید میکنند، تا نظر علما چه باشد.

اما مثالی چند در اینباره تا بقول آقای صمدی، بی‌دلیل مدعایی اظهار نشود:

بقره ۲۲: آن خدایی که برای شما زمین را گسترد (جعل لکم الارض فراشا) و آسمان را برافراشت (والسمااء بناء)...

پهن کردن زمین همچون قالی (فراش به معنای گستردنی است و فراشا در اینجا تمییز است) کمی شک برانگیز است، همچنین افراشتن آسمان همچون بنایی گنبدی شکل یا سقف یا هر سازه‌ای، اینها پنداره‌های انسان ۱۴ سده‌ی پیش است.

بقره ۲۹: اوست خدایی که خلق کرد برای شما همه‌ی موجودات که در زمین است، پس از آن نظرگماشت به آسمان (استوی الی السماء) و هفت

آسمان را بر فراز یکدیگر برافراشت و او بهر چیز داناست.

کیهانشناسی مهبانگ را (big bang) - که همان لحظه‌ی آفرینش جهان مادی باشد - حدود ۱۵ بیلیون سال پیش و تشکیل منظومه‌ی خورشیدی را - که زمین بخشی از آن است - ۵ بیلیون سال پیش تخمین زده‌است. هرچقدر هم که این تخمینها نادرست باشند، بازهم کیهان (اگر بتوان با خوشبینی آنرا بجای آسمانهای قرآن قرارداد) چیزی حدود ۱۰ بیلیون سال پیش از زمین بوجودآمده نه پس از آن. مثال دیگر آفرینش زمین پیش از آسمان در سوره فصلت، ۹-۱۲ آمده‌است. خدا در این سوره حتی فراموش میکند که جمع روزهای آفرینشش نه شش و بلکه هشت میشود، درحالی‌که بطوریقین روزهای آفرینش زمین را از آفرینش آسمان در قالب آیه‌ها جدا مینماید و بدشواری میتوان گفت که همزمانی در این میان بوده‌است و راه برای مغلطه و ازاین شاخ به آن شاخ پریدن بسته‌است. تازه برافراشته شدن آسمانها بر روی هم را که دیگر چه عرض کنم. باید گفت خدایی که پس از آفرینش قلوه‌سنگی بنام زمین، بیاد آفرینش آسمان می‌افتد و تازه آسمانها را بخپال خودش همچون دوایر متحدالمرکز بظلمیوسی روی هم پهن میکند، چه درکی میتواند از گسترش کیهان و پرتوهای زمینه‌ای کیهانی (cosmic microwave background) داشته باشد؟

الاعراف ۵۴: پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد و آنگاه به خلقت عرش (ثم استوي علي العرش) پرداخت (۱)، روز را به پرده‌ی شب درپوشاند که با شتاب در پی آن پوید و خورشید و ماه و ستارگان به امر او مسخر گردید ...

آفرینش زمین و آسمانها آنهم در شش روز (که تفسیر میکنند این روزها، به درازای روزهای زمینی نیستند) در قرآن پیاپی آمده‌است. در برخی آیات کلمه‌ی قصار **وما بينهما** نیز پس از واژه‌های زمین و آسمانها میاید. آنچه میان آسمانها و زمین است، را برخی مفسران گویند ابر است و ابرها بخشی از جو زمین هستند و خود جو بخشی ناچیز از جرم زمین است. بحساب آوردن ابرها بعنوان موجودیتی جدا از زمین و خلاء فضا بیراهه است. خداوند در اینجا پس از فراغت از این پروژه‌ی خلقت برخلاف ترجمه‌ی نادرستی که در بالا آمده نه به خلقت عرش میپردازد و نه به عرش نظر میکند، بلکه بسادگی بر روی عرش قعود میکند! (چنانچه بهوه در تورات پس از شش روز آفرینش، روز هفتم به استراحت میپردازد) اما پرده‌ی شب؟ کسی که میداند زمین گرد است، به آسانی درمیابد که چرا شب و روز در پی هم می‌آیند. روز و شب سگ و گربه نیستند که در پی هم بدونند... یا شب بر روی روز پرده بیندازد. باز اگر روز روی شب پرده می‌انداخت چیزی ... چون تاریکی چیزی نیست مگر نبودِ روشنایی. ذرات نور فوتون هستند، ولی تاریکی ذره‌ی سازنده‌ای ندارد که بخواهد نقش پرده را بازی کند. مگر آنکه بازهم مفسرین به سنت تأویل درآویزند، وگرنه بسختی معنی جز اینها از ظاهر آیه مستفاد میگرد.

الرعد ۳: و اوست خدایی که بساط زمین را بگسترده (مد الارض) و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت هرگونه میوه‌ها پدید آورد همه چیز را جفت بیافرید و شب تار را بروز روشن پپوشانید (یغشی الليل النهار) ...

امتداد دادن زمین در افق تا جایی که چشم کار میکند؟ چرا الله زمین را گلوله نکرد؟ و کوهها را برافراشت؟ (کوهها بخشی از پوسته‌ی زمین هستند که بخاطر حرکت و فشار صفحه‌های تکتونیک (tectonic plates) بر روی هم بوجود می‌آیند) و دوباره شب بر روز پوشانده میشود. برای ردی درمورد جفت بودن همه چیز نیز یادآوری میگرد که بسیاری از جانوران و گیاهان پست بروش غیرجنسی تولیدمثل میکنند (asexual reproduction) و جفت برایشان بی‌معنی است.

الغاشیة ۱۷-۲۰: آیا در خلقت شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌است، و به آسمان که چگونه افراشته شده‌است (کیف رفعت)، و به کوهها که چگونه نصب شده‌اند (کیف نصبت)، و به زمین که چگونه گسترده شده‌است (کیف سطحت)

آسمان چیزی جز خلاء فضا نیست، زمین در خلاء معلق است، فضا بالابردنی و افراشتنی نیست. اگر منظور جو زمین است، جو بخشی از جرم زمین است و جاذبه‌ی زمین از فرار گازهای جو جلوگیری میکند، بازهم بالا بردنی نیست. کوهها میخ نیستند که بر پوسته‌ی زمین کوبیده و نصب شوند! کوهها بخشی از پوسته‌ی زمین هستند، نه موجودیتی جداگانه. دست آخر زمین را الله با غلتک مسطح نموده‌است.

بخشی از الرعد ۲: الله الذي رفع السموات بغير عمد تروها ثم استوي علي العرش (خداییکه آسمانها را آنگونه که می‌بینید، بی‌ستون برافراشت [بالا برد] و سپس بر عرش مستوی شد [نشست]).

این نیز تفکر انسان عهد باستان است که میترسد آسمان بر سرش خراب‌گردد! در اساطیر بسیاری از ملل باستانی بشر از سوی خدایان تهدید میشود که آسمان را بر سرش فروخواهند ریخت. البته الله بنظر این حقیر اشتباه میکند! این زمین است که در فضا غوطه‌ور است و در این میانه نیازی نیست چیزی را روی چیزی سوار نمایند که حال ستون بخواهد یا نخواهد. اگر منظور از آسمان جو زمین است که خود جو بخشی از جرم زمین است و افراشتنی نیست. جاذبه‌ی زمین نیز از فرار جو جلوگیری میکند، نه از سقوط آن. پس از این ستون نامرئی به جاذبه هم نمیتوان تعبیر کرد. یک خدای متین و دانا چنین سخن کودکانه‌ای را نباید در کتاب آسمانش با آنچنان غلوی نازل کند.

کهف ۸۶: حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حنة [تا [ذوالقرنین] به جایی رسید که خورشید غروب میکند، و خورشید را چنان یافت که در چشمه‌ی گل آلودی غروب میکند!!!].

این داستان ذوالقرنین است که خداوند آنرا در قرآن نقل میکند (گو اینکه مانند یکی از افسانه‌های فولکور یهودی است و حتی توراتی هم نیست). علامه‌ی طباطبایی در تفسیرالمیزان با قلم فرسایی و تلاش فراوان اینگونه وانمود میکند که خورشید در پشت آبهای دریایی غروب میکند، درحالیکه معنای "عین" همان چشمه و برکه است و خداوند براحتی میتواند از واژه‌های بحر و یا دست‌کم بخیره استفاده کند و بهتر بود آقای طباطبائی هم با سنت تأویل خویشتن را نمی‌افسرد. در اینجا بسادگی می‌بینیم که قرآن زمین را کاملا مسطح میندازد و خورشید نیز مگر گوی کوچکی نیست که در برکه‌ای گل‌آلود فرو میرود تا لابد نورش برای شب‌هنگام خاموش شود!^۷

البته نیازی هم نبود که برای اثبات اشتباهات مبین و فاحش قرآنی از زمین خارج شویم و در آسمانها بگردیم، پاسخ در همین نزدیکیهاست. آفرینش آدم در تورات که کمابیش بگونه‌ای همانند در قرآن نیز گرده‌برداری گردیده، خود از موارد رویارویی است که در آن خداوند براسستی چندگامی پس‌نشسته است. تقریبا روزی نیست که سنگواره‌ی یکی دیگر از حلقه‌های گمشده‌ی میان جنس انسان (homo) و میمونهای انسان‌نما یافت نشوند. توالی ژنوم انسانی کاملا نقشه‌برداری گردیده و مشخص گردیده که انسان و شامپانزه دارای ۹۹٪ اشتراک ژنتیکی هستند. حتی براساس داستان آدم و حوا، راهی برای توضیح گوناگونی نژادهای بشری نیست تا چه رسد به حقایق علمی پیش‌گفته.

باید یادآوری کنم که اگر آقای صمدی بتوانند همه‌ی مثالهای مورد ایراد پیش‌گفته را رد کنند خللی در صحت و حقایق علوم تجربی وارد نخواهد آمد، چراکه همانطور که از نام این علم برمی‌آید، امری تجربیست و برپایه‌ی سعی و خطا و تکرارپذیری بنا گردیده‌است. ولی در صورتیکه حتی یکی از ایرادات بالا بر قرآن وارد باشند، براساس منطق خلل‌ناپذیری دانش فراگیر و مطلق الهی، کلیت اسلام بزیر سؤال میرود.

۳- پیشروی دانش و پسروی دین

جناب صمدی در پاسخ به هریک از موارد پیشرفت دانش که ردکننده‌ی آیات قرآن میباشند با گرداندن لقمه بدور سر، دست بدامن فلسفه‌های دینی شده‌اند که تنها برای همکیشان خودشان پذیرفته‌است نه برای فردی دلیل‌مند و دانش‌پژوه که جهان را در زیر ذره‌بین توانمند دانش تماشا میکند. مهم این نیست که آقای مایکل پترسون چه مقام شامخی در میان فلاسفه‌ی دینی دارند یا این فلاسفه‌ی دینی در میان انجمنهای خودشان چقدر برای هم کف‌میزند و هورا میکشند؛ ایشان بهتر است محبوبیت عقایدشان را در میان نظریات فیزیکدانانی چون انیشتین بسنجند تا زیاد بخودشان نبالند. شاید حتی بهتر باشد ایشان چند واحد شیمی و فیزیک و زیست‌شناسی دانشگاهی را دوباره پاس کنند تا ببینند دانش بدون فلسفه‌بافی، کجاها را فتح کرده‌است. بنده ایشان را به همان جمله‌ی معروف دکتر آسیموف حواله میدهم و نیز هم‌اینجانب متعهد میگردم که هرآنچه برای نجات دین از دست غول دانش لازم است، ایشان با چشم‌بندیهای فراوان قادر به احضارش خواهند بود. در پایان این مقاله، هم دلیلی بر پافشاری مذهب‌یون در فلسفه‌بافیهای خود خواهم آورد و برهانی برای جناب صمدی دارم تا چندان از اینگونه بحثها رنجیده‌نشوند. در اینجا برای جلوگیری از درازگویی تنها به یادآوری سه مورد از دلایل خوش‌فکرانه‌ی ایشان در تلاش برای تطبیق وقایع علمی با قرآن - و نه برعکس - بسنده میکنم:

۱- ایشان در رد توان دانش بشری در جاودان‌سازی بشر میگویند: "این مسأله به هیچ وجه آیه مذکور در قرآن را نقض نمی‌کند زیرا از نظر قرآن مرگ به معنای از بین رفتن سلولها و به تعبیر دیگر از دست رفتن قابلیت دوام بدن نیست، بلکه مرگ به معنای قبض روح است. قرآن فرموده است که هر انسانی در زمانی که برای او مقدر شده (اجل مسمی) قبض روح می‌شود حال چه بدن او از نظر پزشکی مشکل داشته باشد و چه در سلامت کامل باشد. هم‌ام از اصحاب امیرالمؤمنین(ع)، نزد ایشان آمده و از ایشان اوصاف متقین را پرسید. حضرت فرمودند تو تاب شنیدن آن را نخواهی داشت اما هم‌ام همچنان به دانستن این اوصاف اصرار می‌ورزید. شنیدن ویژگیهای متقین از زبان حضرت، چنان اثر شگرفی بر روح او گذاشت که آهی کشید و جان داد اما نه به این سبب که مثلاً عروق کرونر او در آن ایام دچار مشکل شده بود بلکه چون در آن لحظه روح بلندش دیگر تاب ماندن در این دنیا را نداشت با جدا شدن روح از بدن، بدنش نیز از کار افتاد." یا در همانجا: "آخرین انسانهایی که در آخرالزمان روی کره زمین زندگی خواهند کرد در یک لحظه همگی قبض روح می‌شوند با اینکه بدنهایشان هنوز قابلیت دوام دارد."

شگفت‌آور آنست که جناب صمدی که چنین سنگ منطقی و استدلال و فلسفه‌ی بظاهر علمی را به سینه‌میزند، برای اثبات قرآن از خود قرآن دلیل می‌آورند و برای اثبات امری موهوم در دانش پزشکی، دست در خس‌وخاشاک احادیث و روایات می‌زنند؛ نه آنکه احیاناً نتیجه‌ی پژوهشی مدرن را که دست‌کم بروش گذشته‌نگر (retrospective) و با کنکاش در پرونده‌ی بیماران فوت‌شده انجام گرفته و دارای تکرارپذیری معنی‌دار (significant reproducibility) باشد، برخ‌بکشند. آنچه ایشان میگویند در قلمرو دانش پزشکی بیشتر به لطیفه‌های بی‌مزه مانده است تا واقعیتی علمی، تا چه رسد که این خیالات به مقام اثبات علمی نیز برسند. سخن آقای صمدی بدین معناست که دانش پزشکی روزی به بن‌بست خواهد رسید چراکه به مواردی از مرگ برخوردار خواهد نمود که هیچگاه و هرگز دلیل علمی برایشان نمیتوان یافت. راستی را آنست که ایشان با این سخن فیلسوف‌مآبان‌های خود ندانسته فلسفه‌ی بنیادی علوم تجربی را نفی نموده‌اند و من حقیقتاً از منطق ایشان چشم‌داشت دلیلی کوبنده‌تر داشتم. حتی عوارضی مانند مرگ‌گهواره‌ای (sudden infant death syndrome, SIDS) که در نتیجه‌ی آن برخی نوزادان زیر یکسال بظاهر بی‌هیچ دلیلی با قطع ناگهانی تنفس فوت‌میشوند نیز امروزه دلایلی همچون شوک شبه‌آنافیلاکتیک (pseudo-anaphylaxis) و حساسیت مفرط به پروتئینهای شیر گاو دارند. بدلیل آنکه اینجانب هیچ برهان قاطعی نه در اثبات وجود روح و نه در رد آن دارم، حل این مسأله را به دانش آینده‌ی بشری حواله میدهم، ولی مذهب‌یون نیز بدانند که تا آن روز برنده نیستند!

چندی پیش نیز دوستی در سایت گویا درباره‌ی تجارب نزدیک مرگ (near death experience, NDE) سخنانی ایراد فرمودند که در جریان آن فرد از تونلی تاریک عبور داده‌شده، زندگی در پیش رویش مرور میگردد و سرانجام با موجوداتی نورانی ملاقات میکند. چنین مشاهداتی واقعا وجود دارند و در دانش پزشکی اثبات شده‌اند و بنده نتایج پژوهشهای مفصلی را نیز در بنباره در اختیار دارم. بحث درین مورد مقاله‌ای جداگانه را میطلبید و در حوصله‌ی این مقاله نیست. تنها شایان یادآوری است که تجارب پیش‌گفته، صرفاً دلایلی عصب‌شناختی و فیزیولوژیک دارند که از تحریک گیرنده‌های فن‌سایکلیدینی (PCP) در مغز ناشی میشوند و در هنگام قطع جریان خون به مغز و حالت هیپوکسی اتفاق میفتند. حتی میتوان شرایط این تجارب را با کمک برخی داروهای بیهوشی (مانند ketamine) با دوزهای ویژه بازسازی نمود.

۲- نیز در ادامه‌ی بحث جاودانگی بشر، آقای صمدی اظهارفضلی بغایت جانانه فرموده‌اند که: "بی‌پایگی ادعای ایشان در اینجا بهتر روشن می‌شود که اتفاقاً قول مورد قبول دانشمندان امروزی این است که عمر جهان ماده محدود - و لو چند میلیارد سال - است. حال آن بشر با عمر جاودانی که آقای رادمنش بدان دل بسته‌اند در کجا می‌خواهد زندگی کند خدا می‌داند!"

نخست آنکه تا پایان عمر منظومه‌ی خورشیدی که زمین بخشی از آن است، چیزی حدود ۸ میلیارد سال راه باقیست که خود به تنهایی باندازه‌ی آن چند بیلیون سال مورد نظر ایشان میباشد. در صورت بقای نسل بشر - که لابد انقراض کلی نسل بشر نیز پیش از قیامت خیالی ادیان امریست ناممکن - و با توجه به روند پیشرفت دانش که در سده‌ی گذشته آنرا شاهد بودیم، میتوان براحتی حدس زد که آنچه دانش بشر در چنین درازنایی بدان دست‌خواهد یافت بسیار فراتر از وهم است. وانگهی باز با فرض بقای نسل بشر، آدمی تا آن هنگام نه تنها در منظومه‌های دیگر کهکشانی بلکه در کهکشانهای دیگر نیز پراکنده‌شده‌است و اصولاً در آن هنگام آن چیزی که بدان بشر اطلاق میگردد، بر اثر جهشهای پیوسته و دستکاریهای گوناگون، آن جانوری نیست که آقای صمدی در نظر دارند که

مخاطب الله قرآن است. سرانجام جهان، پس از دهها میلیارد سال، سیاهی و مرگ و بلعیده شدن توسط سیاهچاله‌های (black hole) حاصل از رمبش ستارگان بزرگ است. اما! سیاهچاله‌ها خود نه تنها با استفاده از تکنولوژی صحیح منابع لایزال تولید انرژی هستند و چه بسا آزمون توان از انرژی به تولید ماده براساس فرمول پلانک ($E=hf$) مبادرت نمود، بلکه شکافدهی ساختار فضا-زمان و گشایندهی حفره‌های کرمی (wormhole) هستند که از طریق آنها میتوان به جهانهای دیگر و حتی زمانهای دیگر سفر نمود. اکنون چنددهه‌ای از محاسبه‌ی خواص حیرت‌انگیز سیاهچاله‌ها و حفره‌های کرم توسط انیشتین و پلانک میگذرد و حتی بنظر می‌آید که مواد تازه از خلال سیاهچاله‌های کهکشانهای دور دست به جهان مادی ما می‌تراوند. اینها یعنی راهکارهایی نظری و صدماتی در روزگاران دورتر عملی برای بقای بشر. در ضمن در این تلاش برای زنده ماندن، بشر تنها نخواهد بود، بلکه چه بسا دیگر جانداران هوشمند کیهانی نیز همدوش وی باشند که البته این جانداران جئیان مورد نظر قرآن نخواهند بود! اشتباهی که آقای صمدی در استدلال منطقی زیبا ولی کم عمق خود فرموده‌اند آنست که سدهایی را که امروزه در برابر دانش بشری می‌بینند، رخنه‌ناپذیر می‌پندارند و گمان می‌کنند که دانشمندان در پشت این سدها تا ابد درجا خواهند زد. هنگامیکه در مباحث کیهانشناسی از پایان جهان سخن می‌گوییم، منظور این نیست که پرونده‌ی جهان بسته می‌شود و امری ندانسته، پیش‌بینی‌ناپذیر و شاید برگشت‌ناپذیر بوقوع می‌پیوندد، بلکه آنچه رخ میدهد با عبارات فیزیک کیهانی قابل محاسبه و بیان هستند. عبارتی اینگونه نیست که فیلم مستند کیهان به پایان برسد و از تماشاچی در خواست‌گردد که به خانه‌های خود بازگردند!

۳- جناب صمدی در جایی دیگر مینویسند: "در پروژه اخیر همانندسازی، دی ان ای (که از نظر بیولوژیکی موجودی زنده است) از پوست مادر گرفته شد و در یک تخمک تخلیه شده قرار گرفت تا سرانجام انسانی کاملاً شبیه انسانی که دی ان ای به او تعلق داشت پدید آمد." توجه فرمایید که آقای صمدی برایمان مفهوم بیولوژیک موجود زنده را نیز دوباره تعریف فرموده‌اند. همینگونه است که در کتاب آقای ولیکوفسکی با یک ورد جادویی، یک هیدروکربن به مولکول پلی‌ساکاریدی مبدل میشود، فرآیندی که در واقعیت باید از دهها مرحله سنتز و آنالیز عبور کند! از نظر ایشان مولکول دزوکسی‌ریبونوکلیک‌اسید (DNA) موجودی زنده از لحاظ زیست‌شناختی است!!!! مشخصات یک موجود زنده عبارتند از: تنفس و تغذیه، حرکت، تولیدمثل، پاسخ به محرکها و در منابع جدیدتر تکامل‌پذیری و جهش ژنتیکی^۸ که هر جاندار باید دست‌کم سه تا از این ویژگیها را داشته‌باشد. نه تنها مولکول دی.ان.ای. که حتی ویروسها نیز با چنین تعریفی به سختی موجود زنده نام‌میگیرند، چراکه هردو برای حرکت و تولیدمثل به موجود زنده دیگری وابسته‌اند و اصولاً امر تنفس و تغذیه و پاسخ به محرک در آنها متفتی است. از این لحاظ بنده هم میتوانم مدعی شوم که الکترونهای پرتاب‌شده در لامپ کاتدی مانیتوری که پشت آن نشستام، موجوداتی زنده هستند.

۴- قرآن و افسانه‌های دست‌چندم پیشینیان

آقای صمدی در این مقوله برای اثبات همه‌ی ادعاهای قرآنی باز به خود قرآن توسل جسته‌اند و کاش ایشان بجز قرآن و حدیث اسلامی، منبع دیگری به ما ارائه‌میفردند تا ما نیز از دانش فراوانشان بهره‌ای ببریم. ایشان درجایی میفرمایند: "در اینجا هم ایشان فراموش کرده‌اند که نقل داستان در کتب انبیا با وحی تورات به حضرت موسی آغاز نشده است و در کتب آسمانی پیش از حضرت موسی هم سابقه داشته است. بنابراین اگر ادعای ایشان را که مشابهتی میان برخی اسطوره‌های پیش از تورات و داستانهای قرآن وجود دارد بپذیریم این بدان دلیل است که آن اسطوره‌ها - به خاطر نفوذ دین در عرصه فرهنگ بشری در طول تاریخ - از روی داستان‌های واقعی که در کتب آسمانی پیش از تورات نقل شده گرفته برداری شده و صورت اسطوره یافته‌اند."

مؤمنین عزیز اتفاقاً خودشان فراموش میکنند که جای حقایق و واقعیتهای تاریخی در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و کتب پیامبران یهودی‌ای نیست که فقط در تورات از آنها نامی به میان آمده و قرآن همین نامها را مانند دانه‌های تسبیح به نخ کشیده‌است، بلکه جای این حقایق در میان برگهای کتب تاریخ‌نگاران باستانی و شواهد باستان‌شناسانه‌ی آشکار و الواح گلی کشف‌شده در ویرانه‌ی شهرهای باستانی است که میتوان پس از تطبیق‌دادنشان با یکدیگر و کنار گذاشتن برخی غرض‌ورزیها، بعنوان سند تاریخی بدانها استناد نمود. من به چند نمونه که در حد سوادم بود اشاره میکنم و آقای صمدی را برای نمونه‌های بیشتر به مقالات دوستی که با نام "سیروس" در این باب در گويا و با نام پارمیس سعدی در باخ نوشته‌اند، ارجاع میدهم:

۱- ده فرمان موسی، در برخی موارد تکرار واژه‌به‌واژه‌ی قانون منشور حمورابی (۱۷۹۲-۱۷۵۰ پیش از میلاد) است که لوح آن در ویرانه‌ی شهر بابل کشف شده‌است. باید گفت که اولاً حمورابی ۸۰۰ سال پیش از تاریخ خیالی ظهور موسی میزیسته و دیگر آنکه هیچ ملتی از قوانین ملت اسیر و مغلوب خود پیروی نمیکنند.

۲- از قضا برخی از همین داستانهاییکه بگمان آقای صمدی واقعی هستند، در کتبی نقل میشوند که ایشان بدشواری بتوانند آنها را آسمانی بپندارند. چنانکه پل صراط احادیث اسلامی، گزیده‌برداری است از پُل چینیوَد (چینوات) در اوستا که شرحهای اوستایی و اسلامی آن براحتی برهم منطبقند. در کتب زردشتی درباره‌ی این پل و دشواریهایی که بهنگام گذشتن گنهکاران از آن پیش می‌آید، سخن بسیار رفته‌است. اورمزدی میسراید:

اگر خود بهشتی و گر دوزخی گذارش سوی چینود پل بود

آیا در قرآن از زردشت نامی رفته؟ ابد! آیا اوستا همچون دیگر کتب تخیلی زبور و صحف از نظر قرآن کتابی آسمانی است؟ آیا زردشتیان از نظر قرآن اهل کتابند؟ تنها اشاره‌ای که در همه‌ی قرآن به زردشتیان با نام المجوس میشود در الحج، ۱۷ میباشد که هیچ چیزی از یکتاپرستی، اهل کتاب بودن یا داشتن فرستاده‌ای از سوی خدا برای آنان استنباط نمیکردد. وانگهی تصور اهانت‌آمیز تازیان را نیز نسبت به به‌دینان نیک میدانیم.

۳- حتی تصور شکل و شمایل عرش خداوند نیز از دین زردشت به یهودیت و از آنجا به اسلام رخنه کرده است. دقیقاً همان آیاتی که حضرات اهتمام تمام در لاپوشانی آنها دارند تا خداوند را تجسم نکنند، پیشتر به گونه‌ای آشکار در گاتاهای اوستا گفته شده‌اند:
 اهورامزدا در جایگاه آسمانی خود بر تختی زرین جای دارد که شش امشاسپند (فرشتگان مقرب بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد [هوروتات] و آفرداد [آمرتات]) و گروه بسیاری از ایزدان (فرشتگان) آنرا در میان گرفته‌اند. گاتای ۱۳، بند ۹ و وتدیداد، فصل ۱۹، بند ۳۳ و ۳۶.

آنگاه خداوند را دیدم که بر کرسی باشکوه خود نشسته بود و سرافیم (فرشتگان مقرب، جمع سراف) بالای آن ایستاده بودند که هریک از آنها شش بال داشت و هریکی از آنها دیگری را صدازده میگفت: قُدوس قُدوس یهوه صباوت (از صفات یهوه در تورات، خدای جنگ و جنگجو)، مملو از جلال اوست و پایه‌های خانه از صدای او میلرزید و خانه پراز دود شد، پس گفتم: وای برمن که هلاک شده‌ام زیرا چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است. کتاب اشعیا نبی، باب ۶، بند ۵-۱.

الحاقه ۱۷: الملك علي ارجائها و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية

و فرشتگان بر گوشه‌های آسمان [چشم‌براه فرمان خداوند] باشند و در آنروز هشت فرشته، عرش پروردگارت را بگیرند (بردوش کنند).
 (توجه کنید که در این آیه تنها شش امشاسپند به هشت فرشته بدل گشته‌اند.)

غافر ۷: الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم

[ملائکی] که عرش خداوند را بردوش دارند و آنهایکه در پیرامون آن وی را تسبیح می‌گویند.
 برای اینکه بازهم موضوع بازتر گردد، من ترجیح دادم تا از تصویری گویا استفاده کنم:



تصویر مورد نظر توسط نقاش چیره‌دست، Boris Vallejo، ترسیم شده است.^۹ در اسطوره‌های مردمان ساده‌دل پاتاگونیا^{۱۰}، ایهتاک (Yhtac) پری دریایی بود که زیباترین و فریباترین موجود جهان بود. دم او از طلا و پوستش از مروارید بود. جادوگری توانمند بنام آراسمین (Arasmin)، برای خویشتن دو هیولای بالدار آفرید تا کاخ او را در سراسر جهان بردوش کنند تا وی بتواند ایهتاک را بیابد.

اینهم نمونه‌ای از یک اسطوره که به زعم جناب صمدی، گویا میتوان بجز خیالپردازی حقایق تاریخی نیز در آن یافت! با وجود جدایی جغرافیایی که میان مردم پاتاگونیا و خاورمیانه وجود داشته، اسطوره‌های هر دو کمابیش یک وجه مشترک دارند و آن به دوش کشیده شدن یا احاطه‌ی کاخ یا عرش موجودی با توانهای افسانه‌ای توسط موجودات خارق‌العاده‌ی دیگری است. حال می‌خواهد این موجود خدایی نامیرا و شکست‌ناپذیر باشد یا افسونگری بی‌همتا. حتی شباهت ایهتاک پری‌چهره نیز با حوریان بهشتی موصوف در قرآن مثال‌زدنی است. هر دو شق قضیه را تنها میتوان دستاورد تخیلی دانست که بشر در درازنای تاریخ با آن سرگرم شده و با یاد آنها دل خوش داشته است.

۴- اودین (Odin) خدای اسکاندیناویایی حکمت، هنر، فرهنگ، جنگ و مردگان و نیز آفریننده‌ی جهان و انسانها، ندیمه‌هایی زیبارویی دارد به نام والکیری (Valkyrie). در زبان نوردیک Valkyrja بمعنای گزیننده‌ی کشتگان است. والکیریا شیرزنانی هستند، خودبرسر و جوشن‌پوش، که سوار بر اسبهایشان، عنان‌پیچان از میان آسمان و دریاها می‌گذرند و در آوردگاهها به گزینش پهلوانانی می‌پردازند که در نبرد از خود دلاوری و چالاکی بیمانندی نشان دهند اما سرانجام به زخم شمشیر و نیزه از پای درآیند. سپس این گردان شهید توسط والکیریا به تالار والهالا (Valhalla) منتقل خواهند گردید. والهالا کاخ‌بست تابناک و باشکوه که سقف آن از سپرهای جنگی ساخته شده است و در آن اودین از مهمانانش پذیرایی میکند. این دلیران هرروزه بر سر سفره، گرازی خوشمزه را نوش جان میکنند که در عصر همانروز گراز دوباره یکپارچه و زنده می‌گردد. همچنین از شهدای مینوشند که از پستان بزی تراوش میکنند. سرگرمی آنان نیز هرروزه زورآزمایی و نبرد با یکدیگر است. این پهلوانان تا راگناروک (Ragnarök) یا قیامت همراه خدای جنگجوییشان روزگار به خوشی می‌گذرانند. اما روز قیامت در اساطیر اسکاندیناوی چیز دیگریست چرا که نام دیگرش روز مرگ انسان و خدایان است! شرح این روز بدقت در

شعر ایسلندی *Völuspá* آمده است. پیش از راگناروک زمستانهای سخت و فساد اخلاقی جهان را فرامیگیرد. غولها و دیوان از سراسر جهان بسوی خدایان یورش میبرند و خدایان نیز از جنگ با آنها ابائی نمیکنند. چنانکه همچون قهرمانان به خاک و خون کشیده میشوند. خورشید تیره میشود و ستارگان ناپدید میشوند و زمین بزیر دریا فروخواهد رفت. دلاوران والهالا از ۵۴۰ درب کاخ اقامتگاهشان بیرون خواهند آمد تا بکمک اودین در جنگ با دیوان بشتابند. در همین گیرودار بالدر (Blader)، پسر اودین، که پیشتر بیگناه بقتل رسیده بود، از جهان مردگان برمیخیزد و بکمک پدر و پیروان فداکارش خواهد آمد. زمین از زیر آب بیرون خواهد آمد و سرانجام روانهای دادمند در کاخی با بام زرین، جاویدان زندگی خواهند کرد.

در اینجا نیازی نمی بینم که شباهتها و تفاوتها را با اساطیر خاورمیانه ای و بویژه زردشتی و اسلامی گوشزد کنم، همینقدر بگویم که آنچه در بالا آمد، نگره ای یک وایکینگ است که بصورت اساطیر وی در داستان اودین جلوه گر میشود. برای وی تنها مرگ در هنگامه ای چکاچک شمشیرها گواراست، حق و باطلش تفاوتی نمیکند! آخر خدایش تهورش را می پسندد نه اندیشه اش را و غایت آرزویش آنست که در آغوش یک والکیری به دیدار اودین در والهالا با بام سپروشش نائل گردد، چندصباحی به استفاده از نعمتهای اودین بپردازد، جنگ آزموده تر گردد تا سرانجام در نبرد نهایی خدایان و دیوان، همدوش خدای محبوبش باشد... دربخشی دیگر از همین مبحث آقای صمدی بدون داشتن منطقی تنها با آوردن آیاتی چند از قرآن درباره ای امی بودن پیامبر و عدم فراگرفتن قرآن از دیگران و ناممکن بودن سرودن اثری همچون قرآن، به اثبات حقانیت خود قرآن پرداخته اند. همینقدر کافیست که گفته آید که:

گیریم که پیامبر از کودکی سواد نداشته، آیا باسواد شدن چندان کاری صعب برای هوشمندی همچون وی است؟ و آیا پنهان سازی فرآیند سوادآموزی چنین دشوار است؟ وانگهی شعر سرودن را چه کار با سواد؟

درباره ای این ادعای خودپسندانه ای قرآنی که کسی نمیتواند مانند قرآن بیاورد نیز میتوان به این ادعا بسنده کرد که چون اکنون کسی نمیتواند اشعاری چنان فصیح و نغز بیاورد که مولوی آورده بود، بآء "بشنو از نی" همان بآء "بسم الله" است و درضمن سخنان مولوی بمراتب پرمغزتر و بی خلل ترند. چون اصولا برای شیوایی سخن و ارزشمندی گفتار بجز معیاری ذهنی وجود ندارد، بسیاری از آثار گرانسنگ ادبیات و اخلاق جهان را نه تنها میتوان همسطح قرآن، بلکه بمراتب فراتر از آن دانست. این جمله را از این جهت نمی نویسم که اهانتی به کسی روا داشته باشم، بلکه هدف تنها اینست که پاسخی منطقی به همآوردخواهی قرآن داده باشم. بسیاری از آثار و آفریده های بشری در نوع خود بیمانندند، آیا میتوان گفت که این بیمانندی نشانه ای آسمانی بودن این آفریده هاست؟

۵- نتیجه گیری

اینجانب در همینجا بسبب تنگی وقت و برای جلوگیری از به درازا کشیدن سخن، از پیگیری بحث پیش کشیده شده با جناب صمدی پوزش می خواهم و نتیجه گیری و ارزیابی از همه ای گفتگوها را تا بدینجا به خوانندگان گرامی سایت گویا و باخ و آگذا می کنم. تنها پیش از پایان سخن نکات زیر را شایان جمع بندی می بینم:

۱- باید از مسلمانان خواست که کلاه خودشان را قاضی کنند که امروزه به چند درصد از مفاد متن قرآن برآستی میتوان جامه ای عمل پوشید و آیا با وجود تمام تلاشهای چنددهه ای گذشته ای آنان، بازهم دایره ای عملکرد قرآن کوچکتر نشده است؟ فی المثل آیا میتوان خمس و زکات را جانشین سیستم مالیاتی کشوری ۱۰۰ میلیون نفری نمود؟ یا آیا به صرف گفته های قرآن و به بهانه ای اینکه هندیها، پاکستانیها را تنها هندوانی میدانند که از دینشان برگشته اند، کشوری مانند پاکستان میتواند به کشور باصطلاح کافر همسایه ای هند حمله ور گردیده، آنها را مجبور به پرداخت جزیه نماید؟!!!!

۲- پیشینه ای دین ورزان در مغاکای ذهنی دست و پا میزنند و بجای آنکه واقع بینانه افکارشان را با رخدادهای جهان مادی پیرامون هماهنگ کنند، تلاش میکنند تا آنچه را در عالم خارج میگذرد با محتویات ذهنی خودشان سازگار کنند و در این راه نظر فلاسفه ای چوبین پای دینی را نیز برخ می کشند. این قضیه منجر به عصبیت، عدم خلاقیت و وسواس دینی میگردد.

۳- مؤمنان عزیز هریک از ادیان آنچنان از فروریختن شیرازه ای ذهنی که عمری با آن زندگی کرده اند هراس دارند که به هر تعبیر و تفسیری تن درمی دهند تا افکارشان در برابر تندباد اندیشه های نو درآمان بماند. بی سبب نیست که به محض شنیدن تفسیری نیمدار از دکان داران و مفسرین دینشان، بی درنگ اظهار خرسندی میکنند. چنانکه خوانندگان موهوم پرست کتاب آقای ولیکوفسکی، این کتاب بیمایه را تبدیل به کتابی پرفروش کردند. اتفاقا ایزاک آسیموف در جمله ای پایانی مقاله ای معروفی که در بالا ذکرش رفت میگوید: "در واقع پیش از آنکه معجزات کتاب مقدس با چنین مخلوطی از ستاره شناسی ناقص، نیمه فیزیکی و نیمه شیمی توضیح داده شود، من آنها را دقیقا همانطور که در کتاب مقدس آمده است، قبول خواهم کرد." بقول حافظ:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

۴- طرفداران ادیان آسمانی و بویژه اسلام بخلاف گذشته بگونه ای رقت انگیز تلاش میکنند تا حقانیت قرآن و دیگر کتب آسمانی را از طریق حقانیت و واقعیت علوم تجربی ثابت کنند که تاریخ خود گواه است که در این رویارویی دین آسیب می بیند.

۵- هم اکنون در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بدلیل رسوخ خشکاندیشی دینی، ساختار اجتماعی و فرهنگی بیماری حاکم میباشد. دین سالاران سده هاست که به زندگی و گاه ارتزاق با آسودگی خیال در میان چنین مردمی پیش بینی پذیر و سربراه خورده اند. اینان بیشتر از آنکه از نقد دینشان خشمگین شوند، از فروریختن همین ساختار اجتماعی پوسیده، پریشیده و هراسان میگرددند.

- ۶- هدف ما در اینجا فقط تقدس زدایی از دین میباشد و نه اهانت بدان و یا از میان برداشتن آن. زیرا برای درصد بزرگی از مردم، تفکر دینی - ولی تنها بصورت انفرادی و بی دخالت در زندگی دیگران - آرامشی روانی ببارمی آورد. ما نمیتوانیم از همه مردم انتظار تفکر علمی و منطقی درباره‌ی زندگی و مرگ خود را داشته باشیم. بناچار دین تا چند صباحی دیگر به زندگی میان مردم ادامه خواهد داد و نظر این مردمان باید گرامی داشته شود، مشروط بدانکه به آزادی دیگر اندیشه‌ها تجاوز نکنند که امروزه متأسفانه در کشورهای اسلامی اینکار را میکنند!
- ۷- انیشتین درباره‌ی دین آینده جهان میگوید: "دین آینده، دینی کیهانی خواهد بود. این دین باید فراتر از خدایی یگانه و شخصی باشد و باید از مباحث خداشناسی و جزمها پرهیزد و در عین حال نیازهای طبیعی و روحی را پوشش دهد بگونه‌ایکه براساس تجربیات روحی و طبیعی، انسان را به یگانگی و کمال برساند." اگر منظور آقای پترسون از دین چنین چیز است، بنده باز هم با جان و دل پذیرا هستم!
- ۸- سرانجام دانش، بشر را به آرامش و آسایشی که روزگارانست بدنبال آن میباشد، خواهد رسانید. این مشروط بر اینست که دین‌سالاران با سنگ‌اندازیهای خود این روند را کند نکنند، بلکه با تطبیق آرام و پویای اندیشه‌های دینیشان، در عین اینکه عقاید خویش را در نزد دگراندیشان گرامی نگه میدارند، با این قافله همراه شوند. بیایید از آنچه رویارویی کلیسا با دانش بر سر مسیحیت در اورپا آورد پندی بگیریم.

بهر روز رادمش

دی ۱۳۸۱

پی‌نوشت

- ۱- این کتاب با نام "و جهان واژگون شد..." به فارسی برگردانده شده است.
- ۲- دکتر آسیموف در خطوط آغازین همان بخش از کتابش مینویسد: "هیچ عقیده‌ای نیست، هر چند هم احمقانه باشد، که هواخواهان مؤمن بدان عقیده را بدور هم جمع نکند و تا دم مرگ از آن دفاع نکنند. اگر این طاعونها و معجزات، آطور که در کتاب مقدس [و قرآن] آمده است، پیداشده بودند، باید بطور مفصل در هر یک از بایگانیهای تاریخی معاصر یا بعدی آمده باشند، ولیکن خارج از کتاب مقدس [و قرآن] هیچ اشاره‌ای بدانها در هیچ منبعی نمیرود." و باز مینویسد: "خواننده‌ی محترم! تمام افسانه‌ها و اساطیر نژاد انسانی را در اختیار من بگذارید. مرا بحال خود بگذارید تا آنها را که میخواهم انتخاب کنم، بمن اجازه بدهید در جاییکه لازم است تغییراتی دهم و من تعهد خواهم کرد هر چه را بخواهید ثابت کنم."
- ۳- آنچه مسلمانان از احکام اسلامی به مساوات میان زن و مرد اشاره میکنند، آنچنان که امروز میدانیم، گرافه‌ای بیش نیست. زن در اسلام تنها نرم تنی است که برای خرسندی امیال جنسی مردان قومی بیابان‌نشین کاربرد دارد و در بهترین حالت در قرآن از او به دستگاه زایمان (کشتزار مردان) تعبیر میشود. بهوس حوریان سپیداندام و دست‌نخورده‌ی بهشتی است که مؤمنان همچون مزدوران به پیشواز مرگ میروند. بهترین دلیل آنکه، اگر در اسلام میان زن و مرد مساواتی بود، اینچنین دین‌سالاران دست به قلم نمیشدند تا در شرح این امر برگها سیاه کنند، بلکه بقول معروف: آن چیز که عیان بود، چه حاجت به بیان بود؟! همچنین بجز چند جمله‌ای که درباره آزادی‌سازی بنده در قرآن و حدیث یافت میشود آیا آدمی بطور کلی از برده‌داری نهی شده است؟ آیا فروختن زنان و دخترانیکه در جنگ اسیر شده‌اند نیز منع برده‌داریست؟! از تمثیل نابرابری مسلمان آزاد و بنده‌ی مسلمان در قرآن باید چه نتیجه‌ای گرفت؟
- ۴- ما ایرانیان تنها برای آنکه تجربه‌ی تلخ تسخیر توسط لشکر عمر بن خطاب و اهانت آشکار وی به ملیت و دین باستانیمان را در پستوی ناخودآگاه پنهان کنیم، به نفرین وی پرداختیم و عشق خاندان محمد را برای تسکینش جایگزین نمودیم، ناغافل از اینکه در معادله تفاوتی ایجاد نکردیم و عمر نیز کم از خاندان محمد به وی نزدیک نبوده است. بعبارتی اگر در تشیع هدایتی هست در تسنن نیز باید باشد! همان تسنن که برای خردکردن شخصیت اقوام مغلوب از هیچ تلاشی فروگذار نمود. اگر گمان میکنیم که پیامبر اسلام با ایرانیان آن نمیکرد که عمر و عثمان و امویان کردند، نفرین وی در حق خسرو پرویز را یادآور میشوم که نه تنها در شأن یک پیامبر، که در شأن هیچ حکیم فرزانه‌ای نبود. آخر چرا این نفرین در حق سایر پادشاهان وقت انجام نگرفت؟ مگر خسرو پرویز و ایرانیان کافر و بت‌پرست بودند یا از خسرو چیزی جز آن انتظار میرفت که انجام داد؟ مقام پیامبری و آنهمه نابرداری؟
- ۵- خواهشمند است پیشدستی نکرده و از سوژه‌ی رُمبش برای توجیه آیات قیامت استفاده نفرمایید (!) چون این اتفاق - در صورت وقوع - صدها میلیارد سال دیگر رخ خواهد داد. گمان نمیکنم خدای قرآن اصولاً از ازل و ابد، تصویری بیش از چند هزار سال داشته باشد، چنانکه حتی در دین زرتشت کل گستره‌ی زمانی نبرد خوب و بد به ۱۲۰۰۰ سال محدود است.
- ۶- فعل استوی در عربی از باب افتعال ساخته میشود و مصدر آن استواء میباشد. جالب است بدانیم که استوی معانی گوناگونی دارد که با مراجعه به لغتنامه‌ی دهخدا، مهمترینشان عبارتند از: ۱- بکمال جوانی رسیدن: استوی الرجل ۲- قصد چیزی کردن ۳- پرداختن به و متوجه چیزی شدن: ثم استوی الی السماء (سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت) ۴- مستولی شدن بر چیزی، استیلاء (توضیح آنکه خدا پیشاپیش بر عرش مستولی بوده است) ۵- برپشت چیزی قرار گرفتن: استوی علی الفرس (برپشت اسب سوار شد). می‌بینیم که با توجه به حرف ربط علی که پیش از واژه‌ی العرش آمده، تنها دو معنی که بکار می‌آیند، معانی ۴ و ۵ هستند. اما معنای عرش نیز همان تخت و سریر پادشاهی است و اگر بیاد داشته باشیم از خداوند در قرآن (مثال: مؤمنون، ۱۱۶) با نام الله‌الملک (خداوند پادشاه) یاد میشود که گاهی عرشش بر روی آب قرار دارد (و کان عرشه علی الماء). وانگهی از یهوه نیز در تورات به دفعات با نام یهوه‌ی

- پادشاه نامبرده میشود. چرا نام یهوه به الله تغییر کرده است؟ لابد در تحریف نام الله هم یهودیان ذی نفع بوده اند یا اینان چنان ناشایسته بوده اند که نام خدایشان را نیز درست به خاطر نسپرده اند و پس از حمله ی نبوکدنصر تلفظ صحیح آنرا از یاد برده اند!
- ۷- از قضا معجزه ی الْمُقَنَّع (بمعنای نقابدار)، که در دوران منصور دوانیقی ادعای پیامبری کرد، ماهی بود که وی با شعبده بازی از چاهی در شهر نخشب (افغانستان کنونی) بیرون می آورد و دوباره در آن غروب مینمود. برخی از پیروانش تا سده ها می پنداشتند که وی دوباره ظهور خواهد کرد.
- ۸- 1- nutrition 2- mobility 3- reproduction 4- reaction to stimuli 5- mutation and evolution
- ۹- تصویر کامل این نگاره بخاطر وجود شمایی از خود ایهتاک، در مقاله قرار نگرفت.
- ۱۰- پاتاگونیا فلاتی است در آمریکای جنوبی و جنوب آرژانتین و شیلی که میان رودخانه کلرادو و تنگه ی ماژلان از یکسو و میان رشته کوه آند و اقیانوس اطلس از سوی دیگر قرار گرفته است.